

تحلیل ناآرامی‌های پاییز ۱۴۰۱ جمهوری اسلامی ایران براساس نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس

محمد مهدی سلیمانی^۱، محمد ترابی^۲

چکیده

ناآرامی و اعتراضات و نحوه کنترل این پدیده، از جمله مسائلی است که در پی تغییرات سیاسی اجتماعی پس از جنگ تحمیلی در برخی نقاط کشور برای مسئولان جمهوری اسلامی اهمیت خاصی پیدا کرده و تلاش‌هایی از سوی حاکمیت برای تقویت سیستم‌های امنیتی و انتظامی بعنوان منابع کنترل اجتماعی صورت گرفته است. این اعتراضات موجی از نظریه‌پردازی را در رابطه با ماهیت، ریشه‌ها و پیامدهای موضوع بدنبال داشت. بسیاری از تحلیل‌گران به نقد و تحلیل این موضوع پرداخته و تعبیر متفاوتی بکار گرفته‌اند که حاکی از تفاسیر گوناگون و گاه متعارض است که با عناوینی همچون اغتشاش اجتماعی، جنبش اجتماعی، فتنه جدید و ... در دست نقد و تحلیل است. بررسی ناآرامی‌های اخیر از منظر نظریه کنش ارتباطی هابرماس از آنجایی حائز اهمیت است که برخلاف نظریه‌های اثبات‌گرایی که با نگاه تبیینی به مسائل اجتماعی می‌پردازند و با رویکردی محافظه‌کارانه به دنبال نظم و ثبات هستند، در این نظریه انتقادی به کنش‌های فردی و گروهی با رویکردی اجتماعی توجه می‌شود. این مقاله با بهره‌مندی از روش توصیفی-تحلیلی و براساس گزارشات میدانی و مطالعه اسناد کتابخانه‌ای، با طرح این سوال که ناآرامی‌های پاییز ۱۴۰۱ در جمهوری اسلامی ایران براساس چه مولفه یا مولفه‌هایی قابل تبیین است؟ بدنبال آزمون فرضیه‌ای است که کاربست نظریه کنش ارتباطی را در تحلیل اعتراضات سیاسی و اجتماعی موثر می‌داند. همچنین فقدان و یا خلاء انجام پژوهشی در زمینه بررسی نظری علل حوادث از دیدگاه نظریه کنش ارتباطی هدف انجام پژوهش مزبور بوده است.

واژگان کلیدی: نظریه انتقادی، کنش ارتباطی، زیست جهان، سیستم، ناآرامی‌های پاییز ۱۴۰۱

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم

^۲ استادیار، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم mtorabi1418@gmail.com

مقدمه

ناآرامی‌ها یا اعتراضات اجتماعی یکی از مفاهیم اساسی حوزه مطالعات علوم سیاسی محسوب می‌شود. موضوع یاد شده از اوایل قرن بیستم مورد توجه بسیاری از صاحب‌نظران شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی واقع شده است. البته در ادبیات این حوزه هنوز توافقی برای اطلاق و تعریف مورد بررسی به تثبیت نرسیده است. نیل اسملسر با اشاره به تلاش سایر اندیشه‌ورزان این حوزه برای ارائه واژه‌هایی مثل جنبش اجتماعی یا طغیان جمعی و احتمال قرابت این دو واژه، به مفهوم پدیده‌ای که خود، آن را رفتار جمعی می‌نامد، رسیده است. طبق تعریف وی، رفتار جمعی اشاره به هراس‌ها، هیجانانگیزی و طغیان‌های خصومت‌آمیزی دارد که اغلب انفجارآمیزند (اسملسر، ۱۳۸۰). تد رابرت گر با انتخاب اصطلاح خشونت سیاسی، آنرا بعنوان تمامی حملات فراگیری که در درون یک جامعه سیاسی علیه رژیم سیاسی و بازیگران آن شامل گروه‌های رقیب و صاحبان قدرت یا سیاست‌های آن انجام می‌گیرد، تعریف می‌کند (شریفی، ۱۳۸۸: ۳۸-۳۶). در واقع بصورت کلی می‌توان گفت این موضوع اشاره به بروز امواج نارضایتی در میان یک قشر یا اقشاری از جامعه، علیه نظام حاکم دارد که منجر به طغیان ناگهانی آنها می‌گردد. یکی از بارزترین ویژگی‌های ناآرامی‌ها یا اعتراضات اجتماعی به این موضوع برمی‌گردد که اگرچه آنها متضمن بسیج توده‌ای هستند اما در مدتی کوتاه، اوج می‌گیرند و فرو می‌نشینند (مجیدی، ۱۳۸۲: ۱۲). لیکن طرح و برنامه‌ای برای تغییر نهادهای اجتماعی و سیاسی ندارد، بنابراین تفاوت اساسی بین یک ناآرامی سیاسی، اعتراض اجتماعی و جنبش اجتماعی با انقلاب سیاسی را باید در اهداف، ایدئولوژی، معنا و جایگاه تاریخی آنها جستجو کرد.

اعتراضات و ناآرامی‌های اجتماعی هرچند ممکن است موجب ایجاد تغییراتی در سیاست‌ها و یا نهادهای سیاسی جامعه شود؛ ولی ساختار و ارزش‌های مسلط سیاسی و اجتماعی را دگرگون نمی‌سازند و دارای تأثیر غیرمستقیم بر نهادهای سیاسی و اجتماعی است؛ بدون آنکه جایگزینی در نظر داشته باشد. در اینجا برخلاف جنبش اجتماعی و انقلاب، هدف، تخریب و بازسازی ساخت سیاسی و اجتماعی نیست. اساساً ناآرامی‌های اجتماعی را باید عمل خشونت‌آمیز نسبت به وضعیت موجود معنی کرد که علت آن ممکن است اوضاع بد اقتصادی، سیاسی و از جمله مهمترین آنها یعنی فقر، بیکاری، تبعیض، فاصله بسیار بین آحاد جامعه از لحاظ شغلی و معیشتی، باز نبودن باب تعامل افراد جامعه با مدیران و ... باشد. معترضین از روی استیصال به اشیاء و افرادی که آنها را مسئول بدبختی خویش می‌دانند حمله می‌کند و به خشونت و انتقام‌جویی دست می‌زند. بنابراین می‌توان گفت هرچند امروزه ناآرامی و اغتشاشات شهری، بویژه در شهرهای بزرگ با وجود شرایط حساس سیاسی و اجتماعی کشورها از جمله مسائل عادی و متداول جوامع محسوب می‌شود. اما نمی‌توان انکار کرد که این کنش‌های اجتماعی سیال بوده و می‌تواند در طیفی از انتقاد سازنده و اصلاحی تا شورش و انقلاب به قصد تغییر نظام سیاسی حاکم، شدت یابد.

۱- چارچوب نظری: نظریه انتقادی

مقصود از نظریه انتقادی، نظریه است که متفکر و محقق، مجموعه مسائلی را مورد بررسی قرار می‌دهد که تشکیل دهنده چارچوب نظری نقد نظام اجتماعی هستند. زیرا هدف، رفع نواقص، ایجاد تکامل و کشف تضادها در راستای جستجوی نوعی نظام اجتماعی فاقد تضاد است (شعبانی و رکی، ۱۳۸۳: ۹۸). اگرچه قدمت گرایش انتقادی به درازای اندیشه بشری است و به فیلسوفان بزرگی مانند سقراط، افلاطون و متفکران پس از آنها برمی‌گردد، اما تبلور این گرایش بعنوان نظریه دارای تکیه‌گاه، ساختار، روش به نیمه نخست قرن بیستم برمی‌گردد و می‌توان گفت بروز و ظهور آن نتیجه بحران‌های خشونت‌باری است که جوامع غربی در آن برهه با آنها روبرو شدند. نظریه انتقادی در واقع پادزهری است در برابر رویکرد کمی غیرانتقادی و تفسیری بویژه سیطره پوزیتیویسم در روش‌شناسی علوم اجتماعی (بابایی، ۱۳۹۲: ۷۲۳). این نظریه به دنبال جلب مزایا مثبت دو نظریه اثباتی و تفسیری و رفع نکات منفی آنهاست که در قرن بیستم ریشه در دیدگاه‌های مارکس، فروید و وبر داشته و شامل مجموعه متنوعی از اندیشه‌های افرادی نظیر آدورنو، هورکهایمر، مارکوزه، هابرماس و گاه متأثر از آنتونیو گرامشی است که امروز در حوزه‌ها و رشته‌های متعددی از علوم انسانی و اجتماعی نظیر فلسفه، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد، روانشناسی، ادبیات، هنر و نظریه‌های فکری نوین نظیر هرمنوتیک، نظریه سیستم‌ها، سبیرنیک، زیباشناسی، فمینیسم و ... برای تجزیه و تحلیل مسائل و مشکلات^{۲۹} جوامع معاصر و ارائه راه‌حلی برای آن، به خدمت گرفته شده است؛ در نگاه وسیع‌تر تاریخی همانگونه که دویتک اشاره می‌کند، می‌توان گفت علاقه هنجاری نظریه انتقادی در تعیین امکان ذاتی تغییر شکل اجتماعی، خط فکری است در عصر جدید که حداقل از کانت و مارکس آغاز شده و تا نظریه‌پردازان انتقادی معاصر نظیر هابرماس نیز تداوم داشته است (Devetak, 1996: 147).

این نظریه در سال ۱۹۳۰ در آلمان ارائه شد. در این سال ماکس هورکهایمر کتاب کوچکی با عنوان سرآغاز فلسفه بورژوازی تاریخ منتشر کرد که درباره تاریخ فلسفه مدرن بود (احمدی، ۱۳۹۹: ۱۰۶). این نظریه نشأت گرفته از عقاید مارکس است و بر نظریه‌های سنتی به دلیل عدم توجه به ساختارهای فراگیرتر اجتماعی که دانش از آنان تأثیر می‌گیرد و بر آنها تأثیر می‌گذارد خرده گرفته است. بنابراین این نظریه که امروزه عمدتاً بر آرای روش‌شناختی اصحاب مکتب فرانکفورت^۱ مبتنی است و حتی متشکل از طیف وسیعی از آثار پژوهشی از نظریه‌های تضاد، تحلیل‌های فمینیستی و نظریات روان‌درمانی، نئومارکسیستی، جامعه‌شناسی ستیز، مطالعات فرودستان و ... بوده و گاهی رویکردهای روش‌شناختی پست مدرن و پساساختارگرا نیز شامل می‌شود (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۸۱). که سعی دارد با طرح انتقادهایی بر نظریه‌های اثباتی و تفسیری و با انتقاد از جامعه

^۱ Frankfurt School

نویسنده، سرمایه‌داری و با تأکید بر بازسازی جامعه، راه دیگری و برخلاف آن دو در شناخت و تبیین واقعیت اجتماعی پیش گرفته (محمدی صفیاری، ۱۳۹۲: ۹۳-۱۴۴)، و دیدگاه خود را بعنوان سومین نظریه غالب در علوم انسانی مطرح نماید. بنابراین می‌توان گفت نظریه انتقادی دستکم از دو نظر با رویکردهای دیگر تفاوت دارد: نخست از نظر اهمیتی که برای منافع سیاسی و اجتماعی در توسعه و شکل‌گیری علوم اجتماعی و بطور کلی علم و فناوری قائل است و نیز به دلیل تردیدی که در مورد استقلال علوم ابراز می‌کند و دوم از جنبه تأکیدی که بر ایدئولوژیک و جهت‌دار بودن علوم و نفی بی‌طرفی ارزشی آنها دارد. اما در مقابل با وجود تفاوت‌های گاه جدی که میان متفکران تقسیم‌بندی شده ذیل رویکرد انتقادی وجود دارد، آنان بطور کلی از هر دو تحلیل تعمیمی (اثبات‌گرایی) و تفریدی (تفسیری) در پژوهش‌های خود بهره می‌برند. بطور کلی نظریه انتقادی سعی دارد موضعی میانه در شکاف روش‌شناختی میان دو نظریه اثبات‌گرا و تفسیری اتخاذ نماید (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۸۳-۸۴).

نظریه انتقادی برخلاف نظریه‌های سنتی مجموعه‌ای از احکام و قضایا نیست، بلکه اساساً نوعی نگرش به واقعیت اجتماعی است؛ عبارتی دیگر نظریه انتقادی را نمی‌توان برخلاف نظریه‌های سنتی از متن واقعیت جدا کرد. علاوه بر آن در نظریه انتقادی نفی جدایی بین نظر و عمل و همچنین نفی جدایی بین واقعیت و ارزش نیز وجود دارد. بنابراین اساس این نظریه ضداثبات‌گرایی و ضد تفسیری است و محقق انتقادی به دنبال شناسایی روابط متضاد در واقعیت‌های اجتماعی است که حکایت از نوعی سلطه و ظلم داشته که می‌توان از آنها بعنوان کلید درک شرایط تاریخی نام برد (باتامور، ۱۳۷۵: ۳۶). نظریه انتقادی عمدتاً تلاشی برای بازیافت قوه انتقادی و رهایی‌بخش است که توسط جریان‌های فکری، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیک پایمال شده است (برچیل و لینکلینتر، ۱۳۹۲: ۱۸۸). نظریه انتقادی به گفته بنیانگذارانش، سعی در حفظ نقش رهایی‌بخش فلسفه و مقاومت در برابر عقلانیت فرساینده‌ی روشنگری دارد، عقلانیتی تمامیت‌خواهانه که همه چیز را به مثابه ابژه‌های^۱ بی‌خاصیت در خود فرو می‌برد (Horkheimer and Adorno, 2002: 4). (4) عقلی که با ابعاد گوناگون سرمایه‌داری لیبرال در اکثر جوامع یکی شده و بار هنجاری خود را از دست داده است (Horkheimer, 1974: 38).

منتقدین در این راستا بر این موضوع تأکید دارند که با درک ویژگی‌های محوری جامعه معاصر از طریق فهم سیر تحول تاریخی و اجتماعی و تشریح تناقض‌های کنونی در آن می‌توان امکان حرکت به فراسوی جامعه معاصر و خلاصی از آسیب‌ها و شکل‌های سلطه ذاتی را فراهم آورد. بر این اساس نظریه انتقادی همواره در صدد توضیح و نابودی ساختارهای پنهان و زیرین اجتماعی است که مسبب رویدادهای اجتماعی، فرهنگی

¹ Objects

و سیاسی در سطح واقعیت مشهود اجتماعی قلمداد شده و منجر به غلبه و سوءاستفاده می‌شود. نظریه‌پردازان انتقادی در پی آن هستند تا ناعادلانه بودن وضعیت موجود را در شرایط تغییرپذیری تاریخی نشان دهند تا نظمی برقرار گردد که در آن عدالت برقرار و به حاشیه‌نشین‌ها توجه شود (Burchill and etal, 2013:138).

بنابراین در این نظریه که ابتدا با شاخصه انتقادی بودن باز شناخته می‌شود و وقتی از واژه‌های نقد و انتقادی حرف به میان می‌رود، در درجه نخست منظور نقد سیاسی و اقتصادی موجود است که در کنار آن نیروهای سلطه‌گر سیاسی و اقتصادی و شیوه‌هایی از سلطه نیز مورد توجه قرار می‌گیرند (Rush, 2004: 9). لذا نظریه انتقادی با دغدغه‌های جاری عواملی را در نظریه برجسته می‌کند که به تغییر و تنوع کمک کرده (Cox, 2002: 5) و امکان تغییر به نفع یک نظم سیاسی و اجتماعی متمایز از نظم غالب را می‌دهد؛ از این منظر نظریه انتقادی می‌تواند راهنمایی برای عمل راهبردی در جهت نظم جایگزین باشد (Cox, 2002:130). در مجموع نظریه‌پردازان نظریه انتقادی هدف اصلی نظریه انتقادی را دگرگونی شرایط اجتماعی اعلام می‌کنند و نظریه اجتماعی خود را با تکیه بر مفهوم‌های، نظریه‌ای برای عمل و اقدام اجتماعی و مبارزه برای ساختن آینده‌ای بهتر و نظریه‌ای در دفاع از محرومان برای تغییر وضعیت اجتماعی - سیاسی خویش معرفی می‌کنند (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۸۵)، یعنی پژوهشگران انتقادی پژوهش را ابزاری برای نقد و تغییر مناسبات اجتماعی ۳۱ می‌دانند و بر این باورند که با آشکار کردن مبانی روابط اجتماعی، بویژه با افشای ساختارهایی که برپایه آن روابط سلطه شکل گرفته‌اند، می‌توان شرایط را برای عمل اجتماعی گروه‌های زیرسلطه در جامعه فراهم کرد. لذا نظریه انتقادی به توصیف یا تبیین ساده امر اجتماعی نمی‌پردازد، بلکه هدفش ارزیابی آن است و می‌کوشد توانایی‌ها و نارسایی‌های جامعه را نشان دهند و بعنوان هواداران طبقات و گروه‌های اجتماعی ستم‌دیده، همواره بدنبال ایجاد خودآگاهی این طبقات بوده است (گوتک، ۱۳۸۰: ۴۷۸).

برخلاف اثبات‌گرایان که حل مسئله تعریف شده از سوی دولت یا نخبگان اقتصادی و درنهایت بازگرداندن اوضاع به وضع عادی را مدنظر دارند، پژوهشگر انتقادی عمدتاً مسائلی را طرح می‌کند که معمولاً از سوی نخبگان قدرت و ثروت کنار گذاشته می‌شود (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۹۷). یعنی وضعیتی که منجر به ایجاد نابرابری‌های فردی، ساختاری و بحران‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شده‌اند، بنابراین باید گفت یکی از مهمترین مدلول‌های این نظریه، نفی شناخت رها از ارزش و در مقابل بازاندیشی در مورد آنچه هست و آنچه باید باشد، است. بنابراین نظریه‌پرداز انتقادی به تاریخی بودن و زمینه‌مند بودن شناخت و جنبه‌های جاری توجه دارد و برخلاف نظریه جریان اصلی که بی‌عدالتی، سرکوب و ستم را مورد کاوش قرار نمی‌دهد، بر لزوم

تغییر بنیادی جامعه تأکید می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۲۰). این نظریه هم درصدد تبیین تحولات و هم خواهان سمت و سوی خاصی برای آن است.

۲- چارچوب پژوهش

در چارچوب مبانی فلسفی نظریه انتقادی، نظریه‌های گوناگونی از جمله؛ انسان تک‌ساختی^۱، صنعت فرهنگ^۲، سلطه و شخصیت اقتدارگرا، جامعه توده‌ای، نظریه تضاد، کنش دیالکتیکی، جامعه مصرفی^۳، نظریه خودبیگانگی^۴ و ... برای تبیین مسائل اجتماعی بویژه اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی رشد و نمو یافته است؛ باتوجه به مسأله یاد شده در پژوهش حاضر، ما از نظریه انتقادی کنش ارتباطی یورگن هابرماس که بر مؤلفه‌های اساسی حوزه عمومی، جهان‌زیست، نظام (سیستم)، کنش ارتباطی و کنش عقلانی استوار است برای بررسی و تحلیل مسئله جامعه‌شناسی سیاسی اعتراضات و ناآرامی‌های مورد اشاره سود خواهیم برد.

۳- نظریه انتقادی کنش ارتباطی

یورگن هابرماس، از نظریه‌پردازان اجتماعی معاصر و یکی از متفکران بانفوذ دهه‌های اخیر است. هابرماس که ۳۲ در فلسفه خود در چارچوب نظریه انتقادی حرکت می‌کند، در این راستا نظریه کنش ارتباطی^۵، یکی از شناخته شده‌ترین ایده‌های اوست که بر معرفت‌شناسی انتقادی متکی و در آن کنشگران برای رسیدن به یک درک مشترک از طریق استدلال، وفاق و همکاری با همدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. هابرماس از طریق این نظریه می‌کوشد کژدیسی‌های نظام‌های اجتماعی را تشخیص داده و برای آنها راه‌حلی جستجو نمود تا ثابت نماید که منازعات اجتماعی بطور ایده‌آل می‌بایست عاری از قهر و خشونت باشد و برای رسیدن به این منظور، بایستی نظامی اجتماعی تحقق یابد که در آن تصمیمات و به اجرا در آوردن آنها، از طریق استدلال صورت گیرد (ستاری، ۱۳۹۶: ۱۵۰-۱۲۱).

کنش ارتباطی نظریه‌ای زبان‌شناختی درباره نظام‌های اجتماعی است که در سطوح مختلف خرد و کلان، ابعاد گوناگون یک رابطه اجتماعی را توضیح می‌دهد. این نظریه که در ذیل یکی از حوزه‌های مختلف زبان‌شناختی قرار می‌گیرد، زبان را نه بعنوان سیستم معنایی یا نحوی، بلکه در حالت کاربرد در نظر می‌گیرد. از این‌رو، کنش ارتباطی در جستجوی اصولی است که در سطحی عمومی و کلی حاکم بر کاربرد بیانی زبان هستند.

¹ One-Dimensional_Man

² Culture industry

³ Consumer society

⁴ Alienation Theory

⁵ Communication Action Theory

زبان، بعدی کلی دارد که مربوط به شرایط صوری امکان ادای سخن است. هابرماس نظریه پرداز کنش ارتباطی، به شرایط مندرج در فرآیند کلام و سخن علاقه‌مند است. در این راستا و در توضیح قواعد حاکم بر کنش ارتباطی، وی مفهوم محوری بیان عمومی یا کاربرد همگانی را استخدام کرده است. هر ارتباط زبانی در سه جهان بین طرف‌های سخن ارتباط برقرار می‌کند. آنان در این ارتباط ادعاهای معتبری را (صداقت، حقیقت و صحت) بیان می‌کنند که تعمیم‌پذیر بودن آنها باید از مفروض آنها باشد و یا لازم است در این فرآیند به استدلال پرداخته و به اثبات معتبر بودن ادعاها پردازد. معتبر بودن کنش ارتباطی (صداقت، حقیقت و صحت معطوف به سه جهان درونی، بیرونی و بین‌الذهانی) به این است که کنش کلامی در شرایط آرمانی (آزاد از محدودیت و سلطه درونی روان‌شناختی و بیرونی ساختاری) صورت گرفته است. و از تناقض رفتاری گوینده به دور باشد تا صداقت آن تضمین شود (هولاب، ۱۳۷۵: ۳۹). به این ترتیب کنش ارتباطی در مقابل کنش استراتژیک^۱ قرار می‌گیرد که براساس آن کنشگر نه درصدد رسیدن به منافع یکجانبه که در جستجوی رسیدن به تفاهم است (پیوزی، ۱۳۷۸: ۱۰۵). از این‌رو کنش ارتباطی صرفاً یک عمل گفتاری نیست، بلکه شیوه‌ای برای بازآفرینی جامعه و سنجی از تعامل از طریق گفتار است (توحیدفام و حسینیان امیری، ۱۳۸۸). عبارت بهتر، کنش ارتباطی حاصل خرد ارتباطی میان کنش‌گران و انجام کنش تفاهمی مبتنی بر پیش-فرض‌های ریشه‌دار فرهنگی در چارچوب جامعه مدنی و مبتنی بر طرح دعاوی اعتبار در چارچوب وضعیت ۳۳ آرمانی گفتگو است. هابرماس کنش انتقادی خود را سوار بر کنش ارتباطی می‌داند که در اولی، از وضع موجود، انتقاد و در دومی، وضعیت موجود را تحلیل می‌کند. در این راستا، هابرماس نظریه کنش و سیستم خود را در دو سطح خرد و کلان مطرح می‌کند، سطح خرد را به ارتباط بین اعضا و اشخاص و تلاش آنها برای درک و تفاهم بیشتر (شامل زیست جهان، حوزه عمومی^۲ و جامعه مدنی) و سطح کلان را نیز به نظام اجتماعی بعنوان نظام عامی که سیستم‌ها در آن عمل می‌کنند (اقتصاد و دولت) مرتبط می‌داند (توحیدفام و حسینیان امیری، ۱۳۸۸: ۹۰).

بر این اساس هابرماس در نظریه کنش ارتباطی به دنبال سه هدف اصلی است. اول پرورش مفهومی از عقلانیت^۳ است؛ به نوعی که جدای از پیش‌فرض‌های ذهن‌گرایانه و فردانگاره فلسفه مدرن باشد؛ دوم به دنبال پرورش مفهومی دوسطحی از جامعه است، که در آن پارادایم‌های جهان زیست و سیستم را در هم ادغام نماید. بعبارت دیگر میان فهم دولت و فهم مردم ارتباط برقرار کند. سوم به دنبال طرح یک نظریه

¹ Strategic action

² Public Opinion

³ Rationality

انتقادی در باب مدرنیسم است؛ بنحویکه ضمن تجزیه و تحلیل جنبه‌های آسیب‌شناسانه آن، حاوی پیشنهادی برای اصلاح پروژه مدرنیسم باشد نه وانهادن آن (هابرماس، ۱۳۸۴: ۱۱-۱۰).

هابرماس برای رسیدن به این ایده، از مفهوم عقلانیت شروع می‌کند. در این راستا مفهوم و عملکرد ارتباط از نظر هابرماس حائز اهمیت است. عقلانیت از نظر هابرماس، به معنای از میان برداشتن موانعی است که ارتباط را تحریف می‌کنند؛ اما در معنای کل‌تر، نظامی ارتباطی است که در آن افکار، آزادانه ارائه می‌شوند و در برابر انتقاد، حق دفاع دارند. طی این نوع استدلال، توافق غیرتحمیلی توسعه می‌یابد. رهیافت به چنین عقلانیتی، از راه گفتگو و کنش کلامی صورت می‌گیرد. هابرماس برای پوشش دادن ایده خود، رویکردی انتقادی را در نظریه کنش ارتباطی اتخاذ می‌کند و در جریان گفتگو بر دو مفهوم آزادی و انتقاد تأکید دارد (مهدوی و مبارکی، ۱۳۸۵، ۱-۲۱). لذا هابرماس، بازسازی ارتباط را بعنوان یک وضعیت ضروری در نظر می‌گیرد که باعث رهایی از سلطه سرکوبگر سیاسی اجتماعی می‌شود (هابرماس، ۱۹۷۳: ۱۳).

در این مسیر است که هابرماس در بازآفرینی جامعه از طریق کنش ارتباطی، به استخدام دوم مفهوم جهان زیست و سیستم پرداخته است. سیستم و زیست جهان به مثابه الگوی نظری برای شناخت اجتماعی و نقد روابط حاکم بر آن، مهم‌ترین دستاورد هابرماس است. همه فرایندها و رویدادهای برجسته اجتماعی، مستقیم یا غیرمستقیم در زیست جهان و سیستم بازتاب داشته و از این دو چشم‌انداز ارزیابی و درک می‌شوند. این نظریه بعنوان غایت خود، وضعیتی را در نظر می‌آورد که در آن ارتباط کاملاً آزادانه و نامحدود صورت پذیرد. هابرماس این نظریه را در مقام ارائه راه‌حلی برای استعمار زیست‌جهان که ناظر به سلطه عقلانیت ابزاری^۱ و سیستم بر زیست‌جهان^۲ می‌باشد، مطرح کرده و بر آن است که این روند باعث بحران‌های متعدد در جامعه‌های مختلف شده و تنها راه‌حل این قضیه در رهایی زیست‌جهان از چنگ استعمار نظام نهفته است تا از این طریق، زیست‌جهان بتواند به شیوه مناسب خود (یعنی توافق ارتباطی آزادانه) عقلانی گردد. با نظر به آنچه گفته شد، نظریه کنش ارتباطی هابرماس بر دو مولفه و مفهوم، زیست جهان و سیستم استوار است که عناصر اصلی نظریه او را تشکیل می‌دهند.

۳-۱- زیست جهان

زیست جهان را باید همان جهان معنی و کنش ارتباطی و توافق و رابطه ذهنی بین انسان‌ها دانست، جهانی که یک مفهوم مکمل برای کنش ارتباطی بوده و فضایی است که در آن کنش ارتباطی در سه جهان طبیعت، جامعه و خود تحقق می‌یابد. این فرایند شامل حوزه‌ای از تجربیات فرهنگی و کنش‌های متقابل ارتباطی بوده

¹ Instrumental rationality

² Life World

که بطور اساسی قابل درک و ذاتاً آشنا هستند و پایه‌ای برای تمام تجربیات زندگی بشمار می‌روند. یعنی زیست جهان با چشم‌اندازی درون‌گرا جهان اجتماعی از قبل ساخته شده (با تعامل فرهنگ، اخلاق و آگاهی) است. در واقع همان درک عمومی یا ذخیره فرهنگی انسان‌ها است که ارتباط اجتماعی را تسهیل کرده و جایگاه منافع تعمیم‌پذیر می‌شود؛ زیرا در این فرایند، کنش‌های ارتباطی شکل می‌گیرد و به فرهنگ تبدیل می‌شود. زیست جهان آنچنان افق معنایی است که با شکل در فرایند کنش‌های ارتباطی خود بصورت پس-زمینه هر کنش ارتباطی عمل می‌کند. افراد نمی‌توانند پای خود را از زیست جهان بیرون بگذارند؛ زیرا، ماحصل ذخایر انباشته تجربه ماقبل علمی آنهاست (هولاب، ۱۳۷۵: ۵).

زیست جهان به حوزه‌ای از رفتار اشاره دارد که در آن هماهنگی میان کنشگران و نظم و قاعده از طریق باورها و ارزش‌های مشترک حاصل می‌شود. زیست جهان نه تنها مستلزم معانی مشترک، بلکه نیازمند راهبردهایی برای هماهنگ کردن منابع و کنترل نیروهای اجتماعی و طبیعی است. در حالیکه در زیست جهان، رویکرد کنش به سمت کنش متقابل است، در مقابل، سطح سیستم بر کنترل ابزاری و کارآمدی تأکید می‌شود (سیدمن، ۱۳۹۰: ۱۷۶). زیست جهان محل ارتباط و تعامل خرد ارتباطی کنش‌گران است و از فرهنگ، جامعه و شخصیت تشکیل شده و زبان از اجزا و عناصر مقوم و سازنده آن بشمار رفته و به نوعی عرصه‌ای استعلایی است که در آن، گوینده و شنونده همدیگر را ملاقات می‌کنند و می‌توانند بگونه‌ای دوسویه ۳۵ استدلال‌هایی بر اعتبار پاره گفته‌ها با جهان (عینی، اجتماعی و ذهنی) اقامه کنند و نیز به انتقاد و نفی یا تصدیق ادعاهای همدیگر بپردازند؛ اختلافات خود را حل کنند و به توافق برسند (نوذری، ۱۳۸۶: ۳۸۴-۳۸۳). درنهایت باید به این نکته پیوسته برای جمع‌بندی اشاره کرد که بدون زیست جهان هیچ ارتباطی صورت نمی‌گیرد و بدون کنش ارتباطی هیچگاه زیست جهان بازتولید نمی‌گردد (پیوزی، ۱۳۸۴: ۱۴۴).

۳-۲- سیستم

مفهوم سیستم اشاره به نظام‌های اجتماعی شامل اقتصادی، سیاسی و هنجاری قانونی در جامعه که هابرماس آنها را از زیست جهان تفکیک کرده، دارد که او آنها را الگوهای ساختارمند و نهادینه شده روابط بین افراد می‌داند که از طریق رسانه‌ها کنترل کننده مانند پول در فرایند کالایی کردن و قدرت که کنش ارزشی عقلانی را به الزامات طبیعت گونه تبدیل می‌کند کنترل کننده رفتار افراد بوده و موجب سلطه بر زیست جهان می‌شوند (توحیدفام و حسینیان امیری، ۱۳۸۸: ۹۲). بنابراین سیستم با چشم‌اندازی برون‌گرا جهان عینی در خارج موجود (ساختارهای اجتماعی عینی) است و نقطه نظر بیرونی را آشکار می‌کند. و همان فرایند عقلانیت ابزاری است که حوزه‌های عمده‌ای از جهان‌زیست را تسخیر کرده اقتصاد، سیاست و خانواده بعنوان اجزاء اصلی آن را تشکیل می‌دهند.

۴- استعمار زیست جهان و بحران در جوامع امروزی

ایده استعمار زیست جهان توسط سیستم در اندیشه هابرماس تحت تأثیر اندیشه فرایند عقلانی شدن ماکس وبر است. به تعبیر وبر، نظام، قلمرو عقلانیت صوری است درحالیکه زیست جهان، جایگاه عقلانیت جوهری است؛ بنابراین ایده استعمار زیست جهان بازگویی این تز وبری است که در جهان مدرن، عقلانیت صوری بر عقلانیت جوهری فائق آمده و بر عرصه‌هایی تسلط یافته است که پیش‌تر بر مبنای عقلانیت جوهری تعریف می‌شدند (ریتزر، ۱۳۹۰: ۶۰۷). هابرماس با طرح نظریه استعمار زیست جهان توسط سیستم، می‌خواهد شرایط بحران (استعمار شدن ارتباط و تضعیف شدن مشروعیت) و وضعیت آرمانی مناسب که مشروعیت را برگرداند، توضیح دهد.

هرچند زیست جهان و سیستم از ریشه‌های مشترکی روییده‌اند، اما پیوند آنها از یکدیگر جدا شده است. به نظر هابرماس، هنگامی که آنها از هم جدا شوند، نظام امکان استعمار زیست جهان را می‌یابد. در این راستا، پویایی‌ها و نیازهای سیستم، زیست جهان را مورد هجوم قرار می‌دهد و ارتباط آزاد انسانی را که منجر به ایجاد فهم متقابل می‌شود را محدود می‌سازد؛ بنابراین سرنوشت افراد، خانواده‌ها و ارتباطات، تابع تصمیمات حکومتی و یا صنفی می‌شوند. در واقع اینگونه به نظر می‌رسد که رشد و تفکیک فزاینده سیستم مانع از آن دستیابی کنشگران در زیست جهان به کنش‌های تفاهمی شده و ظرفیت ارتباطی محدود، امکان نیل به تفاهم را نیز کاهش داده و با اعمال کنترل خارجی بر فرایندهای درون زیست جهان سبب تهدید استعداد و ظرفیت واقعی آن شده است. همانطور که جورج ریتزر^۱ از زبان هابرماس می‌گوید: استعمار زیست جهان توسط سیستم، صورت‌های مختلفی به خود می‌گیرد، ولی هیچکدام مهمتر از این واقعیت که سیستم خود را بر ارتباطات درون زیست جهان تحمیل کرده و در جهت محدود کردن قابلیت کنشگران که برای بحث و گفتگو درباره تمام جوانب امر و رسیدن به اجماع به کار می‌آید، نیست (ریتزر، ۱۳۸۹: ۲۲۴).

در واقع هابرماس از طریق بازنگری در مفهوم سیستم تأکید می‌کند که سیستم، گستره‌های وسیع جامعه امروزی است که از تجربه مشترک ارتباطی در زبان معمولی جدا شده و اکنون این گستره‌ها از طریق واسطه‌های پول و قدرت هماهنگ می‌شوند؛ امروزه حوزه‌های گسترده‌ای از زیست جهان شامل حوزه عمومی، آموزش و پرورش، شهروندی و مانند آن به مثابه ساختارهای بیرونی متعلق به زیست جهان به کمک واسطه‌های پول و قدرت بازتولید می‌گردند و در نتیجه، این حوزه‌ها استقلال خود را از دست داده و به مثابه الزام‌های اقتصادی درآمده‌اند. قدرت هم بعد از پول بعنوان واسطه هدایت کننده، حوزه‌های زیست جهان را زیر سلطه

¹ George Ritzer

گرفته و به این ترتیب، در زیست جهان اختلال ایجاد شده است. نقش منفی پول، کالایی کردن جامعه و نقش منفی قدرت، افتادن در قفس آهنین دیوان‌سالاری^۱ (بروکراسی) است.

امروزه در جوامع، میان زیست جهان و سیستم کشمکش وجود دارد و تنها از طریق کنش ارتباطی آزاد از تحریف‌ها می‌توان سیستم را اصلاح کرد و زیست جهان را از استعمار نجات داد (پیوزی، ۱۳۸۴: ۱۴۴). یعنی فقدان بحران در صورتی است که در کنار بازتولیدهای مادی اجتماعی (متعلق به حوزه خصوصی مبتنی بر منافع یکسویه افراد)، بازتولید نمادین اجتماعی (متعلق به حوزه عمومی مبتنی بر منافع مشترک افراد) نیز صورت گیرد. درحالی‌که بازتولیدهای اجتماعی امری کمی است و از طریق پول و قدرت انجام می‌گیرد، بازتولید نمادین اجتماعی امری کیفی است و از طریق ارزش تعهدات به دست می‌آید.

نکته اساسی این است که مشروعیت واسطه‌های کمی در نهایت به واسطه‌های کیفی وابسته‌اند. در تکامل اجتماعی، در نظم اجتماعی و در ماندگاری سیستم، واسطه‌های کیفی نقش محوری دارند. پول و قدرت آن مقدار با ارزش هستند که در درک‌هایی که آنها را با ارزش ظاهر می‌سازد، شریک باشند. پول به درک‌های متقابلی وابسته است که ما این تکه‌های کاغذ را بعنوان راه معین برای اهداف مبادله برخورد بکنیم و در مقاطعی از تاریخ چنین است که این درک کنار رفته است و پول پایش را از گلیم‌اش فراتر برده و صرفاً بعنوان

وسيله مبادله در نظر گرفته نشده است. در چنین مواردی است که جامعه بحرانی خواهد شد. بنابراین، بحران ۳۷ زمانی است که واسطه‌های کیفی ضعیف‌تر از آن باشند که بتوانند برای واسطه‌های کمی مشروعیت تولید کنند. به نظر هابرماس در جوامع امروزی با سیاست‌های سرمایه‌داری و لیبرالی واسطه‌های کمی پول و قدرت غیرارتباطی شده‌اند؛ به این معنا پول و رأی‌گیری مطلوب واقع می‌شوند، یعنی هرکس که بیشتر برنده شود یا به دست آورد، پروسه خاتمه خواهد یافت. هیچ امکانی برای رسیدن به فهم مشترک نیست و هیچگاه فرآیند مذکور با درک متقابل پایان نخواهد یافت. فرآیند موجود در عرصه پول به سلطه‌گری و تحت سلطگی منجر خواهد شد و پول و قدرت راه‌های مفیدی برای انجام کارها می‌شوند (عباسپور، ۱۳۹۰: ۲۵-۶۴).

بنابراین هابرماس تاکید می‌کند که با سیطره عقلانیت ابزاری در دنیای مدرن، نظام اجتماعی بوسیله ابزارهای خود، قدرت، سلطه، مشروع‌سازی‌ها و ایدئولوژی، زیست جهان را به شدت به حاشیه می‌راند و باعث استعمار آن می‌شود. شیوه فکر اثباتی، نگرش تفاهمی و ارتباط عقلانی و بین‌الذهانی را تضعیف می‌کند. در نتیجه عرصه عمومی روبه زوال می‌رود و عقل ارتباطی در چنبره سلطه سیستم گرفتار می‌آید (هولاب، ۱۳۷۵: ۶).

¹ Iron cage of bureaucracy

هابرماس مانع اصلی در برابر ارتباط آزاد، استعمار زیست‌جهان و سلطه سیستم بر تمام ابعاد آن می‌داند که این مسیر به از خودبیگانگی انسان منجر می‌شود؛ همان چیزی که مارکس و فوئرباخ^۱ هم بر آن تأکید داشتند (ریترز، ۱۳۸۹: ۲۶-۲۵). هابرماس در نظریه کنش ارتباطی با دو مفهوم سیستم و زیست‌جهان فرایند تک‌سویه مدرنیزاسیون که تحت هدایت نیروهای عقلانی‌ساز اقتصادی و دولتی است را مورد نقد قرار می‌دهد و با اشاره به مداخله روزافزون نظام‌های رسمی و صوری در زندگی روزمره مردم اظهار می‌دارد که این نظام‌ها بر حوزه‌های زندگی اجتماعی، انتقال فرهنگی و کل جامعه تأثیرگذار بوده و موجب تنظیم و بازسازی فزاینده زندگی خصوصی، خانواده و روابط شخصی می‌شوند. در این راستا، همزمان با جایگزینی دموکراسی مشارکتی توسط احزاب سیاسی و فشارهای گروه‌های ذینفع^۲، سهم شهروندان در اداره جامعه نیز به نحو فزاینده‌ای کاهش می‌یابد. در نتیجه این تحولات، به تدریج مرزهای بین عمومی و خودی، فرد و جامعه، سیستم و زیست‌جهان از بین می‌رود. به نظر هابرماس، اعتراضات، جنبش‌های اجتماعی تلاش‌هایی از جانب شهروندان برای مقابله با نفوذ نظام در زندگی روزمره هستند (کالهن، ۲۰۰۴: ۲۴۲). که جوامع را که به انسجام نیاز دارند با بحران روبرو می‌سازند. هابرماس بعنوان یکی از نظریه‌پردازان نظریه انتقادی جنبش‌های اجتماعی، در تبیین این مسئله در جامعه انسانی معتقد است هنگامی که زیست‌جهان توسط سیستم که همان نظام‌های سیاسی و اقتصادی مسلط است استعمار شود و از یک طرف سنت‌های پذیرفته شده به چالش کشیده شده و از طرف دیگر، عقلانیت ابزاری جایگزین کنش و عقلانیت ارتباطی شود تحت این شرایط است که الزامات و فشارهای سیستم به مثابه انگل‌های درمسیر نابودی زیست‌جهان حرکت می‌کنند. در واقع اقدام به اعتراضات اجتماعی در واکنش به این استعمار و فشار سیستم در جهت تلاش اعضای جامعه در راستا تقویت حوزه عمومی و احیای کنش ارتباطی و رهایی از استعمار شکل می‌گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 فصلنامه علمی مطالعات اجتماعی
 زمستان ۱۴۰۱

۵- حوادث و اعتراضات پاییز ۱۴۰۱

اعتراضات با شعار اعتراض به مرگ دختری نوجوان به نام خانم مهسا (ژینا) امینی در تهران آغاز شد و با شعار مخالفت با حجاب و پوشش اسلامی و اعتراض به سیاست‌های دولت ادامه پیدا کرد و در فاصله کوتاهی به بسیاری از استان‌ها و شهرهای دیگر نیز تسری یافت. استان‌های تهران، کردستان (باتوجه به اصالت‌گرد بودن متوفیه) و سیستان و بلوچستان (بواسطه انتشار خبر تعرض جنسی به یک دختر نوجوان) از گستردگی بیشتری برخوردار بود. با گسترش دامنه، اعتراضات از حالت مسالمت‌آمیز خارج و به سمت خشونت‌آمیز

¹ Ludwig Feuerbach

² Stakeholders

حرکت کرد. طبق برخی گزارشات در سطح کشور، علاوه بر ایراد خسارات سنگین مادی و تخریب اموال عمومی و متعلق به بیت‌المال و نیز اموال شخصی، تا زمان ارائه این پژوهش بنابر گزارش شورای امنیت کشور^۱ دویست نفر شهید و جانباز و بیش از ده‌ها هزار نفر در این ناآرامی‌ها بازداشت شدند. براساس اعلام مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۱ سخنگوی قوه قضائیه، صرفاً در شهر تهران برای تعداد ۱۱۱۸ نفر از متهمین، کیفرخواست صادر شده است و پرونده اتهامی سایر بازداشت‌شدگان تحت رسیدگی قضائی قرار دارد. همچنین در سراسر کشور برای ۲۴۳۲ نفر محکومیت صادر شده است. بیشتر شعارهای طرح شده در اعتراضات، شعارهایی سلبی بوده که از آن نمی‌توان بدرستی متوجه مطالبات اصلی معترضان شد. اما آن شعارها نیز در طول مدت اعتراضات بتدریج به شعارهای ساختارشکنانه تبدیل شد. طبق گزارش‌های میدانی به نظر می‌رسد که افرادی از طبقه فرودست و بخشی از طبقه متوسط که در طول این مدت بدلیل برخی سیاست‌های اقتصادی، نحیف‌تر و ضعیف‌تر شده بودند؛ بویژه جوانانی که از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی چشم‌انداز روشنی پیش‌روی خود نمی‌دیدند، خسته و ناامید از صورت‌بندی‌های رایج و غالب، بدنه اصلی این حرکت اعتراضی را در سراسر کشور تشکیل می‌دادند، باتوجه به ماهیت اعتراضات اجتماعی و شباهت این حرکات به آن بسختی می‌شد دریافت که معترضان بدنبال چه جایگزینی بودند. هرچند برخی از افراد در مقام تحلیل برای علت‌یابی این مسئله به موضوعات پیش آمده از جمله اعتراض به روش‌های حکمرانی در بخش‌های مختلف از اقتصاد گرفته ۳۹ تا سیاست، فرهنگ، هنر، تجارت، قضاوت، تقنین، روابط بین‌الملل، افزایش نرخ تورم، سیاست‌های پولی و مالی، افزایش نرخ کالاهای اساسی و آزادسازی قیمت‌ها، عدم تحقق وعده‌های انتخاباتی همچون ساخت یک میلیون مسکن در سال و یا ایجاد اشتغال برای هر نفر با هزینه یک میلیون تومان، مداخلات خارجی، جنگ روانی از طریق شبکه‌های مجازی (تلگرام، اینستاگرام) و ... اشاره کردند، اما آنچه در این اعتراضات حداقل در ظاهر، کم‌سابقه جلوه می‌کرد دغدغه‌های اقتصادی ناشی از فشار سیستم و محرومیتی بود که بیشتر قشر فقیر جامعه و اقشاری از جمله جوانان و نوجوانان نسل جدید موسوم به (Z)، محرومان، حاشیه‌نشین‌ها و بیکاران و ... که تصور می‌کردند از طرف نخبگان نادیده گرفته شده‌اند آنرا احساس می‌کردند. لذا این اعتراضات با شتاب دهنده‌های مقطعی (شایعات مربوط به چگونگی مرگ خانم مهسا امینی، تورم، اخبار مفاسد اقتصادی و ...) در دامنه وسیعی از کشور بخصوص در شهرهای بزرگ با اقدامات و شعارهای ساختارشکن و تخریب‌گر بوقوع پیوست که نشان دهنده اعتراض نشأت گرفته از بی‌توجهی به حجم وسیعی از خواسته تجمیع شده و متراکم مجموعه‌ای افراد، مخصوصاً نسل‌های نوجوان و دانش‌آموز بود.

^۱ بیانیه شورای امنیت کشور درباره رخدادهای اخیر، به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی دولت، شنبه ۱۲ آذر ۱۴۰۱

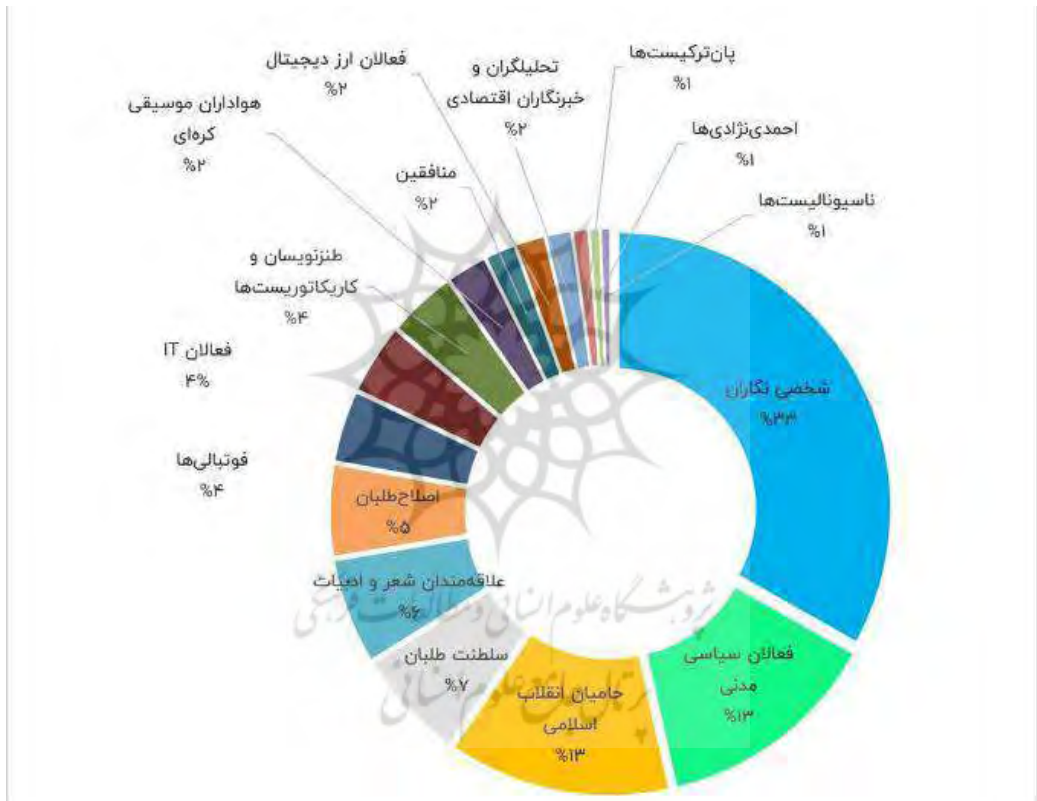
مروری بر برآیند ضریب نفوذ موضوعات و مسائل مطروحه در اولین هفته وقوع حادثه در شبکه‌های اجتماعی نشان می‌داد که خبر فوت خانم امینی در مقر پلیس امنیت اخلاقی با اختلاف قابل تأمل، موضوع اول افکار عمومی در فضای مجازی بوده و بیشترین میزان محتوا، بیشترین تعداد کاربران و بیشترین حجم واکنش‌ها را در شبکه‌هایی از قبیل توئیتر، تلگرام و اینستاگرام به خود اختصاص داده و دیگر اخبار را کاملاً به حاشیه برده است (بولتن داخلی ستاد حقوق بشر، ۱۴۰۱: ۴).

نمودار ۱) برآیند ضریب نفوذ موضوعات و مسائل مطروحه در اولین هفته وقوع حادثه در شبکه‌های اجتماعی



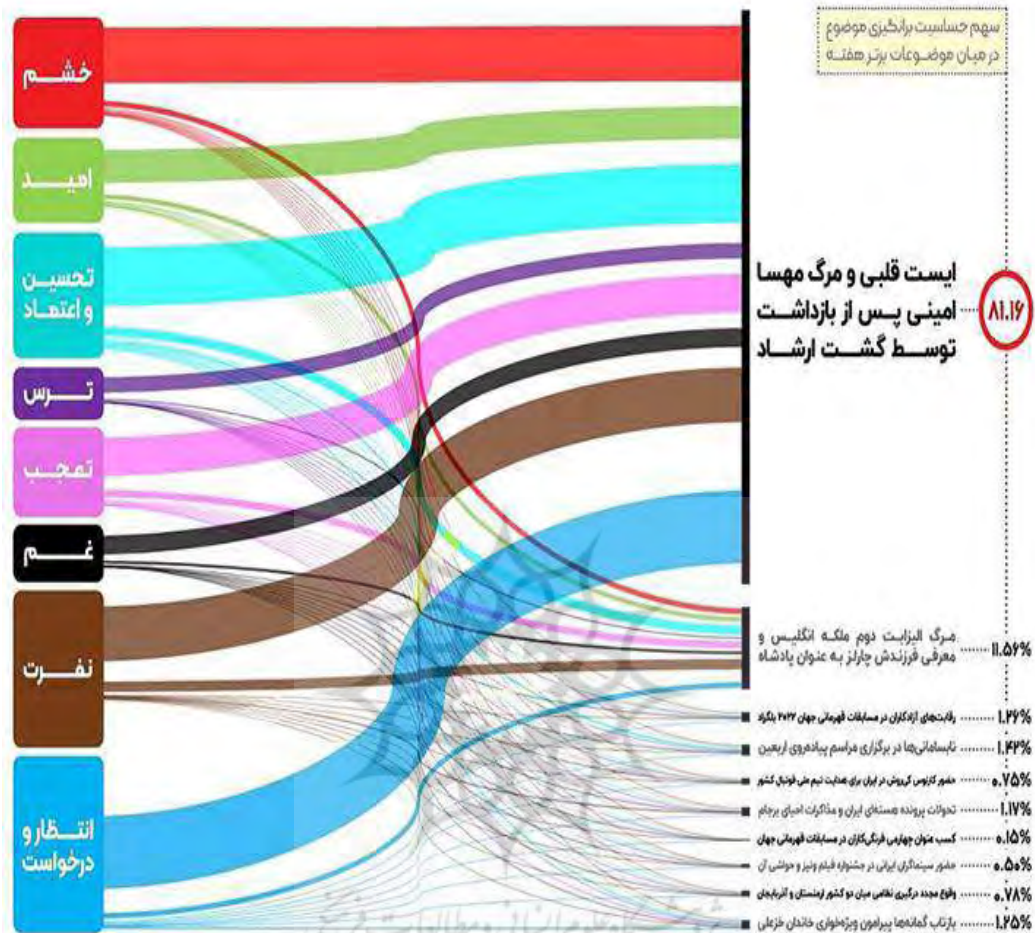
نتایج بررسی هویت‌های جریانی و گفتمان سکوهای انتشار نیز با نتایج کنکاش در چگونگی نوع رفتار و کنشگری کاربران، قرابت دارد؛ در همین رابطه بررسی داده‌ها با استفاده از الگوریتم‌های ارتباط‌سنجی و تشخیص گروه در شبکه‌های اجتماعی بیانگر آن است که بیشترین سهم از هویت‌های جریانی و گفتمانی سکوهای انتشار فعال پیرامون حادثه برای خانم مهسا امینی با ۳۳ درصد متعلق به شخصی نگاران است و پس از آن با اختلافی قابل تأمل، سایر گروه‌های فعال در رابطه با این موضوع می‌باشند.

نمودار (۲) بررسی هویت‌های جریانی و گفتمان سکوهای انتشار



تحلیل احساسات و عواطف واکنش‌های کاربران نسبت به ایست قلبی مهسا امینی نیز حاکی از آن است که قریب به ۸۰ درصد از حجم عواطف و احساسات ابراز شده در میان موضوعات برتر هفته، به تنهایی به موضوع مذکور اختصاص داشته است. در همین رابطه بیشترین وزن، متعلق به چهار حس خشم، نفرت، تعجب و انتظار و درخواست است و این در حالی است که حس امید با امید به براندازی نظام و حس تحسین با حمایت از معترضین نیز وزن بالایی پیدا کرده است.

نمودار ۳) سهم حساسیت‌برانگیزی موضوع در میان موضوعات برتر هفته



۴۲

۶- نظریه انتقادی کنش ارتباطی در اعتراضات اخیر

نظریه انتقادی به دلیل توجه به خواسته‌های کنشگران و روابط متقابلی که بخش‌های درون جوامع با یکدیگر داشته باشند، می‌تواند تصویر جامعی در مورد بخش‌های از جامعه که کمتر مورد توجه قرار گرفته است ارائه دهد. از آنجا که اعتراضات اجتماعی بعنوان عوامل اجتماعی در نظر گرفته می‌شوند که در رابطه با سیستم موجود شکل می‌گیرند، می‌توانند از مباحث مورد بحث نظریه انتقادی باشند. بررسی اعتراضات اجتماعی از منظر این نظریه، نیازمند تشریح مولفه‌های موجود در نظریه انتقادی و تطبیق مولفه‌های و مفاهیم این نظریه با دگرگونی‌ها و اعتراضات مورد بحث در ایران است. باتوجه به یافته‌های این پژوهش، نظریه کنش ارتباطی در بستر نظریه انتقادی را می‌توان چارچوب نظری دید و اعتراضات و ناآرامی‌ها را در درون آن جذب و مفهوم‌بندی کرد.

۶-۱- تضعیف حوزه عمومی

حوزه عمومی از مفاهیم کلیدی نظریه کنش ارتباطی است. هابرماس به حوزه عمومی بعنوان یک انجمن نگاه می‌کند که افراد بدون بهره‌مند بودن از قدرت رسمی، در آن گردهم می‌آیند و خود را برای توافق با قدرت آماده می‌کنند تا مشروعیت خود را از نظر افکار عمومی تثبیت نمایند (Habermas, 1981: 361). در نگاه کلی حوزه عمومی در اندیشه هابرماس، بیانگر ممکن بودن گفتگوی آشکار و بحث آزاد بدون محدودیتی است که بر افراد جامعه اعمال می‌شود و این حوزه‌ای است که افراد می‌توانند به گفتگو درباره مسائل و مشکلات مشترک بپردازند؛ بگونه‌ای که این حوزه به فرد اجازه بیان آزادانه نظرات‌شان را بدون اجبار و فشار از جانب جامعه می‌دهد (Habermas, 1981: 363). در اینجا در قالب این نظریه می‌توان اعتراضات را بعنوان مناظره عمومی دانست و پیش‌فرض آن را وجود یک سپهر عمومی در نظر گرفت که گفتگوی میان معترضان و حرکت آنها علیه وضع موجود در درون آن شکل گرفته است.

بعنوان نمونه در ابتدا میان کنشگران و طیف وسیعی از خواسته‌های گاه متفاوت و متناقض عدم وحدت وجود داشت اما با گسترش فضای تعاملی و فروکش کردن نسبی خشونت‌ها و محدود شدن فضای نفوذ دشمنان در صف کنشگران، معترضان به خوبی درک می‌کنند که باید بر حول محورهای مشترک با نوعی عقلانیت گردهم آیند تا بتوانند در مقابل فشارهای سیستمی ایستادگی کنند و این نقطه مشترک، نفی هرگونه تبعیض و ۴۳ مقابله با ابعاد گوناگون فساد بعنوان مسئله اصلی کنش قرار گیرد. از طرف دیگر آنچه زمینه ظهور اعتراضات اجتماعی را فراهم می‌سازد که در قالب بحث حوزه عمومی، نظریه کنش ارتباطی قابل فهم است، این است که برخی از اخبار و وقایع، این تصور را ایجاد می‌کند که حوزه عمومی در انحصار برخی افراد وجود دارد و زمینه کنش انسانی در زمینه‌های حوزه عمومی در جامعه، وجود ندارد.

برگزاری سیزدهمین دوره انتخاب ریاست جمهوری و افزایش توقع شهروندان، همزمان با عدم تحقق برخی از شعارهای انتخاباتی، مشارکت در انتخابات را در تصور عده‌ای از شهروندان به اقدامی نمایشی تبدیل کرد. بدینسان، در این تصور بصورت ناخودآگاه عرصه عمومی به عرصه خصوصی تبدیل شد که بهره‌ای از کنش-آگاهانه و آزاد نداشت. از اینرو باتوجه به اهمیت رسانه‌های جمعی و نقش فناوری‌های اطلاعاتی نوین در تحریک معترضان و ایجاد تصورات واقعی و غیرواقعی، تحرکات اعتراضی و کنش‌ها ابعاد گسترده‌ای یافته و اقشار مختلف از آن طریق با یکدیگر ارتباط برقرار کرده و از هم‌فکری و حمایت یکدیگر بهره‌مند شده و با جایگزین آن به حوزه عمومی، احساس می‌کردند از دسترس آنان خارج شده و به فضای انحصاری برخی گروه‌های سیاسی و اقتصادی درآمده است.

پدیده شیء‌شدگی نشانه حاکمیت عقلانیت ابزاری بر تمام شئون جامعه و نشانه‌ای استعمار زیست جهان و به فراموشی سپردن ارزش‌های والای انسانی، اخلاقی و رهایی و تعالی است که در نهایت به فراموشی تفکر انتقادی که رهایی‌بخش نوع بشر است منجر می‌شود. گفتمان هابرماس در تلاش برای احیای مفهوم فراموش شده اخلاق در اجتماع است. اخلاق از نقد روابط اجتماعی شبهه سرمایه‌داری و بازآفرینی ارزش‌های انسانی که از ارتباط و مفاهیم برمی‌خیزد، خلق خواهد شد (خضری، ۱۳۸۸: ۳۶). براساس این نگرش معترضان در حرکت اعتراضی خود در پی دستیابی به حیثیت، حرمت و کرامت خویش که تصور می‌کردند در پی استعمار زیست جهان و فشارهای سیستمی از بین رفته و در همه عرصه‌ها قدرت و ثروت مقدم گردیده است، بودند. بنابراین براساس این عنصر نظریه انتقادی، اعتراضات سیاسی و اجتماعی در طی وضعیت شبهه‌گشایش در حوزه عمومی حاصل شده از فضای انتخابات چند ماه قبل ریاست جمهوری تشکیل شد و شهروندان حاشیه‌ای و محرومان جامعه که از احساس سرکوب و حذف از روند مشارکت سیاسی رنج می‌بردند، سعی کردند با این اعتراضات در واکنش به فشارهای اقتصادی، سیاسی حاصل از قدرت و ثروت به گسترش نفوذ خویش در حوزه عمومی بپردازند تا زمینه اثرگذاری و نقش خویش را برای رسیدن به آزادی و کرامت انسانی فراهم کنند.

۴۴ ۶-۲- احیای وضع موجود و نظمی عدالت‌محور

آنچه در اینجا حائز اهمیت است و پروژه انتقادی را در تحلیل اعتراضات زنده نگه می‌دارد، اهمیت نقد و کنش در برابر ساختارهای موجود برای ایجاد برابری و عدالت و بهبود زندگی اجتماعی است؛ چراکه نظریه انتقادی معتقد است که ساختارهای موجود برساخته تاریخی هستند که توسط تاریخ‌مندی خاصی بوجود آمده و در طول تاریخ می‌توان آنرا دستخوش دگرگونی قرار داد. هدف آرمانی نظریه کنش ارتباطی هابرماس با نقد تبیین‌های یکسویه، بازگرداندن ساختارهای شی انگاشته شده سیستم از طریق کنش ارتباطی به زیست جهان است. زیرا تاکید دارد سیاست‌های لیبرالی در جوامع با واسط‌های پول و قدرت زیست جهان را استعمار کرده است و این امر به معضل اصلی این جوامع تبدیل شده است. نظریه سیستم و زیست جهان نشان می‌دهد که جوامع چگونه با بحران روبرو می‌شوند و چگونه می‌توان بر آن غلبه کرد تا بتوان به احیای وضع موجود و نظمی عدالت‌محور دست یافت. مهم‌ترین بحران به وجود آمده در این مسیر بحران مشروعیت است. مشروعیت بیانگر احساس شهروندان درباره نهادهای اجتماعی است؛ احساس اینکه این نهادها، خیرخواه و طبق منافع آنها و در نتیجه درخور حمایت و وفاداری به آنهاست. بحران زمانی است که واسط‌های کیفی اجتماعی نتوانند برای واسط‌های کمی مادی به اندازه کافی مشروعیت تولید کنند. واسط‌های کمی سیستم‌ها همیشه برای جهان زیست انگل هستند. بحران‌های اجتماعی هنگامی ایجاد می‌شوند که انگل‌ها میزبان‌شان را نابود می‌کنند و این یعنی استعمار زیست جهان.

بنابراین نظریه انتقادی کنش ارتباطی با دغدغه بازمانی عمق نابرابری‌ها و ارائه راه و روش‌های برای اصلاح و احیای وضع موجود در راستای نظامی عدالت محور با انتقاد از ابعاد پنهان و آشکار سرکوب اجتماعی، سیاسی بویژه اقتصادی برای تبیین سلطه در جامعه تأکید می‌کند. در اعتراضات اخیر مخالفت و مقابله با رانت، تبعیض و نابرابری در دهه‌های گذشته، اثرات خود را نشان داد. در مقابل، اوضاع کشور را به دلیل سیاست‌های شبهه نئولیبرالی و متعاقباً افزایش فساد، بیکاری، فقر، نابرابری اقتصادی، گسترش شکاف‌های طبقاتی می‌توان بعنوان نمادی از گسترش سیستم و نفوذ آن در عرصه زیست جهان مشاهده کرد. با اجرای سیاست‌های نئولیبرال اقتصادی در دولت یازدهم و دوازدهم، نه تنها وضعیت اقتصادی بهتر نشد، بلکه بر شکاف فقیر و غنی نیز افزود گردید، حتی در غیاب امنیت اقتصادی، آسیب‌پذیری طبقه متوسط برآمده از این سیاست‌های اقتصادی نیز افزایش یافت و در واقع بخش مهمی از زیست جهان تحت سلطه و سیطره تعداد معدودی از افراد و نهادهای خاص قدرتمند قرار گرفت و این تصور در اذهان عمومی مخصوصاً گروه‌های محروم جامعه نقش بست که هر گروه ذینفع خاص می‌کوشد تا با دستیابی بر قدرت و ثروت، منافع خصوصی خود را بعنوان منافع عمومی جلوه دهد.

نظریه کنش ارتباطی باتوجه به دغدغه هنجاری در اجرای عدالت اجتماعی و تلاش در جهت تغییر وضع موجود به سمت تعادل بین عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارتباطی تعهدات ارزشی را مطرح می‌کند که صراحتاً ۴۵ متعهد به آشکار ساختن و برانداختن ساختار سلطه و استعمار و تلاش برای ایجاد عدالت در جامعه است. در اینجا می‌توان شباهتی بین اعتراضات اجتماعی اخیر و این نظریه انتقادی مشخص کرد؛ زیرا این اعتراضات، تجلیات ناعادلانه موجود ناشی از سیاست‌های نه‌چندان کارآمد (ناکارآمد) را روشن کرد و غالب معترضان از نبود عدالت و برابری، شکایت داشتند و در تصور خود برای تغییر نظم سلطه، شکاف فزاینده میان ثروتمندان و فقیران، نفی فساد و رانت‌خواری و جستجوی عدالت و احیای زندگی اجتماعی خویش در حوزه جامعه مدنی و فضای عمومی که همان کنش ارتباطی است در تلاش بودند. بنابراین باتوجه به اصول این نظریه نظریه انتقادی، این اعتراضات با تصویری هرچند خام از برداشت‌های بدیلی از نظم اجتماعی را ارائه کردند و در پی این هستند که نظم عادلانه جدیدی را خلق کنند. هابرماس اعتراضات اجتماعی را راه حل مسئله تعارض میان سیستم و زیست جهان و افزایش غنای متقابل آن دو می‌داند، یعنی اینکه زیست جهان و سیستم هریک به شیوه خود عقلانی شوند. این امر موجب می‌شود که زیست جهان و سیستم از نو چنان پیوند یابند که هریک به جای آنکه بطور منفی بر دیگری اثر گذارد، باعث اصلاح هم شوند و نظمی عادلانه شکل بگیرد (ریتزر، ۱۳۸۹: ۲۷۸-۲۷۷).

نتیجه‌گیری

هابرماس در نظریه کنش ارتباطی قصد دارد با بررسی افکار نظریه‌پردازان پیشین بویژه نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت، دیدگاهی ترکیبی ارائه دهد تا بتواند بین سطوح خرد و کلان جامعه رابطه ایجاد کند و از این طریق، راهی را برای حل و فصل بهتر مسائل در جامعه فراهم نماید. وی این رابطه را از طریق ایجاد کنش ارتباطی متقابل بین کنشگران و برقراری رابطه متقابل و متعادل بین فرایندهای نظام بعنوان قدرت سیاسی دولت و جهان زیست بعنوان فضایی عینی و ذهنی از زندگی اجتماعی افراد جامعه پیگیری می‌کند. هابرماس در این راه مفهوم کنش ارتباطی را انتخاب می‌کند و با کمک مفاهیم عقلانیت و ربط دادن فرایندهای نظام و جهان زیست، سعی دارد دوباره حوزه عمومی را احیا کند. نظریه انتقادی در بسیاری از جهات، دغدغه‌های مشترکی با اعتراضات اجتماعی ایران از جمله حوادث پاییز ۱۴۰۱ دارد؛ چرا که بر اصلاح وضع موجود در جهت رهایی از فشارهای سیستمی با واسطه نمادهای قدرت و ثروت و احیای زندگی مطلوب و عادلانه به دور از تبعیض تاکید شده است. در پژوهش حاضر با کاربری اصول، نظریه و مفروض‌های نظریه انتقادی بعنوان نظریه غیر از جریان اصلی در بررسی و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی که به تعارضات درونی جوامع توجه دارد، میزان انطباق آن با اعتراضات بوقوع پیوسته مورد سنجش قرار گرفته شده و باتوجه به مفروض‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، روش‌شناسانه نظریه انتقادی و تطبیق مولفه‌های موجود در نظریه انتقادی کنش ارتباطی و همچنین ارائه شاخص‌هایی در جهت تطبیق اعتراضات به مفروضات نظریه، نشان داده شد که تا چه اندازه این نظریه می‌تواند اعتراضات رخ داده را تحلیل کند.

۴۶

در این پژوهش سعی گردید که نظریه کنش ارتباطی هابرماس با تکیه بر مفهومی همچون احیای زیست جهان، تلاش کنشگران در این حوزه را حرکت برای دستیابی به آزادی، تعامل و اجماع همراه با گسترش کنش عقلانی در مسیر آرمان رهایی از استعمار سیستم (قدرت و ثروت) معنی کند. بنابراین در قالب نظریه انتقادی، دلیل اعتراضات، فشارهای ناشی از سیستم حاصل از سیاست‌های ناکارآمد و هدف اعتراضات احیای زندگی عادلانه در پرتو کنش ارتباطی به دور از روابط سلطه بود. بعنوان نتیجه نهایی و باتوجه به مفروض‌های نظریه انتقادی و یافته‌های بدست آمده نه تنها می‌توان نظریه انتقادی را بعنوان چارچوب نظری مورد توجه قرار داد که امکان جذب و مفهوم‌بندی اعتراضات اجتماعی در درون آن وجود دارد؛ چراکه قادر است تا چرایی و چگونگی شکل‌گیری اعتراضات را باتوجه به دو مفهوم سیستم و زیست جهان در بستر نظریه کنش ارتباطی را توضیح دهد، بلکه بیانگر آنست که نارضایتی‌های اجتماعی ناشی از عدم تفاهم و ارتباط بین دو مفهوم سیستم و زیست جهان می‌تواند موجب اعتراضات سیاسی و ناآرامی‌های اجتماعی شود.

علی‌ایحال پرواضح است که نظریه انتقادی با همه مفروض‌ها و رهیافت‌های خود در یک بستر خاص فرهنگی و علمی و باتوجه به شواهد اجتماعی این بستر شکل و نمو یافته است که حداکثر امکان تطبیق با مسائل

اجتماعی آن جوامع را دارا می‌باشد، اما به هر حال و با توجه به این نکته مهم، بررسی مسائل اجتماعی با نظریه و نظریه‌های گوناگون هرچند تطبیق حداکثری ممکن نباشد، خالی از فایده نبوده بلکه زوایایی مختلف یک مسئله اجتماعی را برای سیاست‌گذاری بهتر روشن می‌سازد.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- احمدی، بابک (۱۳۹۹)، *خاطرات ظلمت درباره سه اندیشگر مکتب فرانکفوت؛ والتر بنیامین، ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو*، تهران: نشر مرکز.
- ۲- اسمسلا، نیل (۱۳۸۰)، *تئوری رفتار جمعی*، ترجمه: رضا دژاکام، تهران: موسسه یافته‌های نوین.
- ۳- بابایی، پرویز (۱۳۹۲)، *مکتب‌های فلسفی؛ از دوران باستان تا امروز*، تهران: انتشارات نگاه.
- ۴- باتامور، تام (۱۳۷۵)، *مکتب فرانکفورت*، ترجمه: حسینعلی نوزی، تهران: نشر نی.
- ۵- برچیل، آ.، لینکلینتر، آ. (۱۳۹۲)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه: سجاد حیدری‌فر، تهران: نشر جهاد دانشگاهی.
- ۶- پیوزی، مایکل (۱۳۸۷)، *یورگن هابرماس*، ترجمه: احمد تدین، تهران: نشر هرمس.
- ۷- خضری، رضا (۱۳۸۸)، «گستره ارتباطات در نظریه انتقادی»، *نظریه سیاسی و بین‌المللی*، ش ۱۵. ۴۷
- ۸- ریتزر، جرج (۱۳۸۹)، *مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن*، ترجمه: شهناز مسمی-پرست، تهران: نشر ثالث.
- ۹- ریتزر، جرج و داگلاس جی، گودمن (۱۳۹۰)، *نظریه جامعه‌شناسی مدرن*، ترجمه: خلیل میرزایی و عباس لطفی-زاده، تهران: نشر جامعه‌شناسان.
- ۱۰- سیدمن، استیون (۱۳۹۰)، *کشاکش آراء در جامعه‌شناسی*، ترجمه: هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- ۱۱- سیدامامی، کاووس (۱۳۸۷)، *پژوهش در علوم سیاسی (رویکردهای اثبات‌گرایی، تفسیری و انتقادی)*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- ۱۲- کالهن، کریک (۱۳۸۷)، *نظریه جامعه‌شناسی یورگن هابرماس*، ترجمه: جلای پور، حمیدرضا و دیگر، تهران: نشر نی.
- ۱۳- گوتک، جرال (۱۳۸۰)، *مکاتب فلسفی و آرای تربیتی*، ترجمه: محمدجعفر پاک‌سرشت، تهران: نشر سمت.
- ۱۴- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۶)، *بازخوانی درآمدی بر آرا، اندیشه‌ها و نظریه‌های یورگن هابرماس*، تهران: نشر چشمه.
- ۱۵- هولاب، رابرت (۱۳۷۵)، *یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی*، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

- ۱۶- توحیدفام، محمد و حسینیان امیری، مرضیه (۱۳۸۸)، «تلفیق کنش و ساختار در اندیشه گیدنز، بوردیو و هابرماس و تأثیر آن بر جامعه‌شناسی جدید»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، س ۴، ش ۳.
- ۱۷- ستاری، علی (۱۳۹۶)، «بررسی نظریه کنش ارتباطی هابرماس و دلالت‌های آن در آموزش عالی و دانشگاه»، *فصلنامه علوم تربیتی*، دوره ۲۴، ش ۱.
- ۱۸- شعبانی ورکی، بختیار (۱۳۸۳)، «آموزش و پرورش و انسانی شدن؛ نظریه انتقادی پائولو فریره»، *فصلنامه نوآوری‌های آموزشی*، ش ۸.
- ۱۹- شریفی، رضا (۱۳۸۸)، «بررسی ابعاد روانشناختی خشونت‌گرایی جمعیت اغتشاش‌گر و روش‌های تأثیرگذاری بر آن»، *فصلنامه مطالعات بسیج*، س ۱۲، ش ۴۵.
- ۲۰- عباسپور، ابراهیم (۱۳۹۰)، «بررسی روش‌شناسی نظریه کنش ارتباطی هابرماس با رویکرد انتقادی»، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، س ۲.
- ۲۱- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، «نظریه انتقادی روابط بین‌الملل و گفتگوی تمدن‌ها»، *دو فصلنامه پژوهش علوم سیاسی*، ش ۱.
- ۲۲- مهدوی، محمدصادق و مبارکی، محمد (۱۳۸۵)، «تحلیل نظریه کنش ارتباطی هابرماس»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، ش ۱.
- ۲۳- مجیدی، محمدرضا (۱۳۸۲)، *ده گفتار پیرامون انقلاب اسلامی*، قم: پژوهشکده فرهنگ و معارف.
- ۲۴- محمدی صیفار، مهدی (۱۳۹۲)، «مکتب فرانکفورت (نظریه انتقادی) ارزیابی انتقادی مبانی نظری (فلسفی)»، *معرفت فرهنگی و اجتماعی*، ش ۱۵.
- ۲۵- هابرماس، یورگن (۱۳۸۴)، *نظریه کنش ارتباطی*، ترجمه: کمال پولادی، تهران: موسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- ۲۶- بولتن داخلی ستاد حقوق بشر (۱۴۰۱)، «گزارش بازتاب ایست قلبی مهسا امینی در مقر پلیس امنیت اخلاقی و درگذشت وی در فضای مجازی»، ص ۴-۶.

لاتین:

- 27- Burchill, S and others (2013). *Theories of international relations*, Palgrave Macmillan.
- 28- Cox, R (2002). *Universality in International Studies: A Historical Approach in Harvey and Brecher, eds, Critical Perspectives in International Studies*, Ann Arbor, University of Michigan Press.
- 29- Devetak, R (1996). *Critical theory in Burchill, S. and Linklater, A Theory of International Relations*, Macmillan, London.
- 30- Habermas, J (1981). *The Theory of Communicative Action, Reason and the Rationalization of Society*, Translated by: Thomas McCarthy Boston: Beacon Press.
- 31- Habermas, J (1973). *Theory and Practice*, Beacon Press, Boston.

32- Horkheimer, Max and Adorno, Theodor (2002). Dialectic of Enlightenment: Philosophical Fragment, edited by Gunzelin Schmid Noerr, translated by Edmund Jephcott, Stanford University Press. California.

33- Rush, F (2004). The Cambridge companion to critical theory, Cambridge University Press.

